

مبالغه و گزافه‌آرایی در قرآن و احادیث

تاریخ ارسال: ۱۳۹۷/۸/۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۱۰

محمد عالم زاده نوری^۱

چکیده

صنعت مبالغه به عنوان یک آرایه ادبی به شیوه‌های مختلف در کلام خدای متعال و امامان معصوم علیهم‌السلام به کار رفته و شیوع فراوانی دارد. این اسلوب بیانی گاهی همراه با اراده معنای ظاهری است و گاهی بدون اراده معنای ظاهری؛ اما حتی در صورت عدم اراده معنای ظاهری به معنای دروغ و گزاف و به هدف فریب نیست. برای اثبات این مدعا دوره موازی طی شده است. از یک سو ثابت کرده‌ایم که استفاده از صنعت مبالغه با مقام عصمت و مرتبه معصوم منافات ندارد؛ بنا بر این مانعی از آن وجود ندارد. از سوی دیگر به روش استقرایی و با ارائه نمونه‌های متعدد وقوع این پدیده در سخن خدای متعال و ائمه معصوم علیهم‌السلام را نمایانده‌ایم. با شناخت این موضوع در فهم آیات و احادیث، به معنای پشت پرده و حقیقی کلام توجه می‌کنیم و از اصرار بر معنای ظاهری چشم می‌پوشیم. این آگاهی ما را از تکلف مدلول مطابقی کلام نجات می‌بخشد و تفسیر روان، طبیعی، متین و معقولی را از سخن معصوم ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: مبالغه، گزاف‌آرایی، حدیث.

مقدمه

مبالغه که در لغت به معنی افراط، افزونی، زیادتى، به نهایت رساندن و سخت کوشی است، در فن بدیع عبارت است از این‌که چیزی را بیش از حد معمول وصف کنند؛ یعنی

۱. استاد یار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلام (m.noorii@isca.ac.ir).

مرتبه‌ای از شدت یا ضعف را درباره آن ادعا کنند که در نظر مخاطب دور از انتظار و غریب باشد. این گونه توصیف اگر عقلاً و عادتاً ممکن باشد «مبالغه» یا «تبلیغ» نام دارد. اگر عقلاً ممکن باشد ولی عادتاً واقع نشود «اغراق» و اگر نه عقلاً و نه عادتاً ممکن نباشد «غلو» نامیده می‌شود؛ البته معمولاً همه را تحت عنوان «مبالغه» می‌آورند.^۲

صنعت مبالغه در مکالمات روزمره کاربرد فراوان دارد و یکی از شیوه‌های آرایش کلام و بیان بلیغ مقصود است؛ مثلاً کسی که تشنه بوده و آب زیادی نوشیده می‌گوید: «یک بشکه آب نوشیدم». کسی که زمان طولانی منتظر مانده است، می‌گوید: «یک ساعت معطل بودم». درباره کارهای بسیار دشوار نیز گفته می‌شود: «از کندن کوه سخت تر است».^۳ در اشعار فارسی و عربی نمونه‌های متنوع و فراوانی از مبالغه می‌توان یافت.

انواع مبالغه

مثال‌هایی که ذکر شد، برای توده مردم، شیرین و دلپذیر است. وجه مشترک این مثال‌ها این است که در هیچ یک از آن‌ها معنای ظاهری و مدلول مطابقی کلام به صورت جدی اراده نشده است. البته بی‌تردید، گوینده قصد داشته این معانی خیالی‌انگیز را به ذهن مخاطب خطور دهد (دلالت تصدیقی اولی)، اما مراد جدی او (دلالت تصدیقی ثانی) چیز دیگری است که مخاطب با استناد به قراین دیگری غیر از ظاهر کلام بدان منتقل می‌گردد.

با این حال باید دانست که مبالغه در این نمونه‌ها منحصر نیست. تعریف علمی مبالغه بر نوع دیگری از مبالغه نیز صادق است که در آن معنای مطابقی و ظاهری کلام عین واقع است و اراده می‌شود؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود «خدای بزرگ یک سر سوزن ظلم نمی‌کند»،^۴ یک مطلب واقعی گفته شده و ظاهر همین معنای واقعی اراده شده است؛ اما این گونه توصیف، برای مخاطب غریب و فراتر از انتظار او است. بنا بر این مبالغی است؛ در حالی که وقتی گفته می‌شود: «اینجا جای سوزن انداختن نیست» یا «یک تار مواز سرش کم نشده است»، معنای

۲. رک: الايضاح فی علوم البلاغه؛ ص ۲۷۵؛ شرح الکافی؛ ص ۱۴۶. مطلوب؛ معجم المصطلحات البلاغیه و تطورها، ص ۵۴۰. از مبالغه به «افراط در صفت» نیز یاد شده است. رک: الصناعتین، ص ۳۶۴؛ البرهان فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۵۷؛ الاتقان فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۳۲۲.

۳. رک: زیباشناسی قرآن از نگاه بدیع، ج ۲، ص ۳۹۰-۴۰۱.

۴. ﴿وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ (سوره نساء، آیه ۷۷)؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ (سوره نساء، آیه ۴۰). ﴿وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا﴾ (سوره نساء، آیه ۱۲۴).

مطابقي جمله، غير واقعي است و اراده نمي گردد.

در لسان عرفي و محاورات جاري كلمه مبالمغه بيشتر در مواردی اطلاق مي شود كه به ظاهر خلاف واقع گفته شده باشد و معنای ظاهري كلام اراده نگردهد. اين در حالي است كه صنعت مبالمغه در ادبيات، اعم از اين موارد است؛ يعني چه معنای ظاهري و مطابقي اراده شده يا اراده نشده باشد، هرگاه وصفي فراتراز معمول و فراتراز انتظار مخاطب بيان شود، مبالمغه تحقق يافته است.^۵

در متون ديني هر دو نوع مبالمغه ديده مي شود؛ براي مثال در آيه ﴿وَبَلَّغْتَ الْقُلُوبَ الْخَنَاجِرَ﴾^۶ ظاهر جمله براي دلالت دارد كه قلب به گلورسيده است؛ اما اين معنای ظاهري، مراد جدي پروردگار نيست و آنچه كه اراده شده معنای كنايي (شدت ترس و اضطراب) است كه به صورت مبالمغه آميزي ذكر شده است.^۷ البته توجه داريم كه حمل كلام بر معنای مبالمغي خلاف ظاهر، نياز به قرين روشن و قطعي دارد و در موارد مشکوك اصل بر اين است كه كلام در معنای ظاهري خود به كار رفته است.

مبالمغه را به اعتبار ديگري نيز مي توان تقسيم كرد. گاهي صنعت مبالمغه در جملات اخباري و در مقام بيان يك حقيقت تكويني به كار گرفته مي شود و گاهي همراه با گزاره هاي انشائي و در مقام بيان يك وظيفه به كار مي رود. نمونه روشن مبالمغه در گزاره هاي اخباري آيه زير است: ﴿وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾.^۸ در اين آيه «علم پروردگار به همه امور» به عنوان يك حقيقت تكويني به صورت بليغي توصيف شده است. اگر به جاي اين توصيف تنها گفته مي شد: «خدا به همه امور آگاه است» اصل همين معني را منتقل مي ساخت؛ ولي اين مقدار اثرگذاري و بلاغت

۵. رك: الايضاح في علوم البلاغه، ص ۲۷۵.

۶. سوره احزاب، آيه ۱۰ و مانند آن: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْخَنَاجِرِ كَاظِمِينَ. مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾ (سوره غافر، آيه ۱۸).

۷. رك: المرتضى؛ الأمالي؛ ج ۱، ص ۳۲۸ - ۳۳۶. همچنين در آيه ﴿وَإِنْ كَانَ مَكْرَهُمْ لِلتَّوَلُّوْلِ مِنْهُ الْجِبَالُ﴾ (سوره ابراهيم، آيه ۴۶) بنا بر قرائت لَتَوَلُّوْلِ (به فتح لام اول و ضم لام آخر) حرف «ان» مخففه از مثقله خواهد بود. در اين صورت، معنای ظاهري كلام (از نيرنگشان كوه ها كنده مي شود) اراده نشده و اين بيان تنها مبالمغه در بزرگي مكر و كيد آنان است؛ زيرا كنده شدن كوه گرچه عقلاً ممكن است؛ اما بسيار بعيد است؛ خصوصاً اگر به وسيله كيد و نقشه كسي باشد. صفي الدين حلي اين آيه را مصداق اغراق دانسته و گفته است: فزوال الجبال ممكن عقلاً لکنه بعيد، خصوصاً إذا كان موجب زوالها المكر (شرح الكافية، ص ۱۴۸). نيز رك: الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ۲، ص ۵۶۵.

۸. سوره انعام، آيه ۵۹.

نمی داشت. مدلول مطابقی این توصیف نیز عین واقع و مراد جدی است ولی نوع بیان آن مبالغه آمیز است یعنی این وصف به گونه ای بیان شده که مخاطب انتظار آن را نداشته است.^۹

نمونه مبالغه در توصیه اخلاقی نیز آیه زیر است: «وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ؛ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»^{۱۰} در این آیه به منظور نهی بلیغ از بلند کردن صدا و مبالغه در نکوهش و زشت نمایی آن، صدای بلند به صدای الاغ تشبیه شده است. اگر نامی از این حیوان برده نمی شد، طبعاً اصل این معنا انتقال یافته بود؛ اما این مقدار اثرگذاری و بلاغت وجود نمی داشت.^{۱۱}

همچنین در یک توصیه از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «صَلِّ فِي جَمَاعَةٍ وَ لَوْ عَلَى رَأْسِ رُجٍّ»^{۱۲} یعنی به جماعت نماز بخوان حتی اگر بر سر نیزه هستی. این بیان بسیار تأثیرگذارتر از توصیه ساده به حضور در نماز جماعت است و توجه مخاطب را به صورت ویژه ای جلب می کند. مخاطب نیز هرگز معنای ناممکن مطابقی را مراد جدی گوینده نمی داند. در حدیث دیگری از امام علی علیه السلام در وصف شیعه آمده است: «شِيعَتِي مَنْ ... لَمْ يَسْأَلِ النَّاسَ وَ لَوْ مَاتَ جُوعاً»^{۱۳} بی تردید منظور حقیقی و مراد جدی آن حضرت، شدت اجتناب از بدهکاری و تأکید بر عدم درخواست از دیگران است و ظاهراً این عبارت اراده نشده است؛ زیرا درخواست کردن حرام نیست و خود امامان معصوم علیهم السلام نیز در موارد اضطراری از دیگران قرض می گرفته اند.

بنا بر این، وقتی گفته می شود سخنی مبالغی است، نباید تصور کرد که الزاماً ظاهراً آن سخن خلاف واقع است؛ بلکه ممکن است ظاهراً آن سخن کاملاً مطابق واقع باشد، ولی به صورتی مبالغی، یعنی فراتر از انتظار مخاطب ادا شده باشد.

۹. علامه مجلسی در شرح این آیه نوشته است: «مبالغه فی إحاطه علمه تعالی بالجزئیات» (بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۳۸).

۱۰. سوره لقمان، آیه ۱۹.

۱۱. علامه مجلسی این آیه را مصداق مبالغه دانسته و در شرح آن نوشته است: الحمار مئَلٌ فی الذم سبها نهاقه و لذک یکنی عنه فیقال طویل الأذنین و فی تمثیل الصوت المرتفع بصوته ثم إخراجہ مخرج الاستعارة مبالغه شدیدة (مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۷، ص ۲۳۶).

۱۲. الکافی، ج ۸، ص ۳۴۹. مولی صالح مازندرانی در شرح این حدیث آورده است: «مبالغه فی أداء الصلاة مع الجماعة» (شرح الکافی الأصول والروضه، ج ۱۲، ص ۴۷۰).

۱۳. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۸۸.

در مواردی که ظاهر کلام، غریب یا از عقل و عادت به دور باشد، متکلم برای جلوگیری از سوء تفاهم و رعایت احتیاط می‌تواند از الفاظ تشبیه، تردید، تشکیک، شرط یا تقریب استفاده کند؛ یعنی ادواتی مثل «قد» - که بر احتمال دلالت دارد - «لولا» و «لو» - که بر امتناع دلالت دارند - و افعال مقاربه، مانند «کاد» و «أوشک» - که بر نزدیکی وقوع فعل دلالت دارند - را به کارگیرد تا آن معنای بعید را به حقیقت نزدیک‌تر گرداند، ولی بدون این ادوات نیز استعمال صنعت مبالغه رواست و همان‌گونه که خواهد آمد، در قرآن و حدیث نیز کاربرد دارد.

چالش در استعمال مبالغه

استعمال قسم اول از صنعت مبالغه (یعنی جایی که معنای ظاهری کلام مراد واقعی نیست) در قرآن و حدیث، مناقشه‌انگیز شده است؛ زیرا دروغ گفتن یکی از گناهان کبیره و از جمله فواحش است و در سخنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام به عنوان کلید همه شرور و خبائث مطرح شده است.^{۱۴} بنا بر این، بی‌تردید، ساحت قرآن و حدیث از کذب و فریب و گزافه‌میرا است. بعضی از علمای بلاغت، این قسم از مبالغه را به دلیل بزرگ‌نمایی و ناممکن بودن، مصداق دروغ، فریب‌کاری و خروج از واقعیت دانسته و از آن منع کرده‌اند. در مقابل، بعضی نیز هر چند آن را دروغ دانسته‌اند، ولی با استناد به قاعده «الشعر أعذب أکذبه؛ از شعر آن‌که به دروغ‌تر شیرین‌تر و بافروغ‌تر» استعمال آن را زیبا و مجاز شمرده‌اند.^{۱۵}

نویسندگان علوم قرآنی، بخشی از بلاغت را - که به مبالغه و تبلیغ و مراتب آن اختصاص می‌یابد - با احتیاط مطرح می‌کنند و گاه تمایل به پرهیز از آوردن شاهد و مثال در آیات دارند. شاید اگر دانشمندی چون عبدالقاهر جرجانی به جست‌وجوی انواع تشبیه و استعاره و ... در قرآن مبادرت می‌ورزد و سخنی از مبالغه نمی‌گوید، به این دلیل باشد که هر چند در همه آرایه‌ها یک نوع زیاده‌روی در توصیف و لواندک مشاهده می‌شود و پایه و اساس هر تشبیه و استعاره هم نوعی مبالغه است، ولی به دلیل احترام به ساحت مقدس قرآن، به خود اجازه ورود به این بحث را نداده و کاربرد کلمه مبالغه را - که نوعی تخطی از حد

۱۴. رک: الکافی، ج ۲، ص ۳۳۸ - ۳۴۳، باب الکذب؛ تصنیف غرر الحکم و دررر الکلم، ص ۲۱۹ - ۲۲۱، الفصل الرابع فی الکذب؛ بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۳۲ - ۲۶۴، باب الکذب و روایت و سماعه.

۱۵. علوم البلاغه، ص ۳۳۶.

اعتدال تلقی می‌شود - درباره واژه‌ها یا عبارات قرآنی جایز ندانسته است.^{۱۶}
 کسانی نیز برای دفاع از ساحت قرآن و حدیث تلاش کرده‌اند تا واقع‌گرایی مبالغه‌ها را ثابت کنند و موارد موهم مبالغه را توجیه نمایند.^{۱۷} به هر حال، درباره کاربرد این قسم از صنعت مبالغه در منابع دینی، پرسش‌هایی وجود دارد که مهم‌ترین این پرسش‌ها از این قرار است:
 آیا مبالغه قسم اول با صداقت سازگار است و مصداق دروغ، فریب کاری یا خروج از مرز حقیقت و اعتدال نیست؟

آیا این قسم از مبالغه موهم کذب یا موجب به اشتباه افکندن مخاطب نیست؟
 آیا استفاده از صنعت مبالغه یک عمل اخلاقی و مستحسن است یا مردود و باطل؟
 آیا این صنعت در متون دینی به کار رفته یا از شأن قرآن کریم و ساحت روایات اهل بیت علیهم‌السلام به دور است؟
 موارد موهم مبالغه در قرآن و حدیث را چگونه باید تفسیر کرد؟ آیا این شیوه فقط یک هنرنامه‌ی زبانی است یا در استنباط معنا دخالت دارد؟

تفاوت مبالغه و دروغ

در زبان عرفی مبالغه (یعنی مبالغه نوع اول) را نوعی گنده‌گویی، بلوف، سخن‌گزاف و ادعای واهی می‌دانند؛ اما همان‌گونه که بیشتر دانشمندان بلاغت گفته‌اند حق آن است که میان مبالغه و دروغ فاصله آشکاری وجود دارد. دروغ به قصد اغفال و فریب دیگران گفته می‌شود و گوینده تلاش می‌کند ظاهر گفتار خود را در کسوت واقع بیان کند و همه قراین حالی یا مقالی که بر ناراستی سخن او دلالت دارد را مخفی نماید؛ اما در مبالغه گوینده قصد فریب و تزویر ندارد و به همین دلیل سخن را در هاله‌ای از قراین حالی و شواهد عقلی و سیاقی عرضه می‌کند؛ به گونه‌ای که مخاطب حتی بدون دقت و تأمل، هرگز معنای ظاهری را برداشت نمی‌کند. بهترین شاهد برای این امر این است که هیچ‌کس تاکنون از این گونه مبالغات در گمراهی و فریب نیفتاده و ظاهر آن را راست نپنداشته است؛ بلکه مراد جدی کلام نزد گوینده و شنونده، معلوم و مسلم بوده است. مولی نظر علی طالقانی می‌گوید:

مشایخ ما - قدس سرهم - تصریح کرده‌اند و کذا غزالی که مبالغه هر قدر و هر

۱۶. «مبالغه در قرآن (بررسی بلاغی مبالغه در آیات قرآن کریم)»، ص ۵۷ - ۷۹.

۱۷. «واقع‌نمایی قرآن و تأثیر آن در تفسیر از دیدگاه علامه طباطبایی با تأکید بر ابعاد بلاغی»، ص ۶۵ - ۹۲.

قسم باشد، کذب نیست. اقول و ایضاً کسی که مبالغه گوید احدی او را کاذب نگوید و ایضاً این طریقه‌ای است که خدا و پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام و همه خلق در بیان مطالب دارند. سزش این است که تأکید و مبالغه، حالت و کیفیت بیان مطلب‌اند و به منزله شدت رنگ و شدت صفای آینه‌اند و فائده ایشان شدت تأثیر کلام و نیکوئی بیان و دلنشینی مطلب است در اذهان، و مبالغه را جز این معنا نباشد و غالباً ادای مطلب است به کنایه و ذکر لوازم و یا ملزومات و به تشبیه و استعارات و به ذکر لو و شرطیات. پس بگو: المبالغه مع البلاغه تدور حیثما تدور.^{۱۸}

مخاطب مبالغه، از آن به دلیل برخورداری از عنصر خیال، لذت ادبی می‌برد و آگاهانه یا ناخودآگاه گوینده را تحسین می‌کند، در حالی که مخاطب دروغ اگر به حقیقت امر آگاه شود، احساس ناراحتی می‌کند و از گوینده بیزار می‌گردد. این بزرگ‌نمایی به هر میزان که باشد، دروغ نیست؛ بلکه شگردی است برای تزئین سخن و جلوه بخشیدن به زبان در جملاتی که فقط جنبه اطلاع‌دهندگی دارند و فاقد قدرت تأثیرند. به همین جهت آن را نه گزافه‌گویی که گزافه‌آرایی نام نهاده‌اند.^{۱۹} به نظر می‌رسد کسانی که مبالغه را منع کرده‌اند، به تفاوت کلام عاطفی و خبری توجه نداشته و مبالغه را که کلامی عاطفی، خطابی، هنری و ادبی است از دید خبری، منطقی، برهانی و معرفتی نگریسته و آن را کذب شمرده‌اند. اصولیان با تفکیک میان «مراد جدی» و «مراد استعمالی» یا تفکیک میان «مفهوم» و «مقصود» همین تفاوت را تحلیل کرده‌اند.^{۲۰}

بی‌تردید، اگر مبالغه مصداق‌گنده‌گویی، ادعای گزاف، سخن بی‌پایه، تحریف واقعیت و فریب دادن دیگران باشد در آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام نشان و مصداقی ندارد؛ زیرا

۱۸. کاشف الاسرار، ج ۲، ص ۲۲۰.

۱۹. رک: هنر سخن‌آرایی، ص ۳۰۳.

۲۰. اصولیان در تحلیل دلالت این‌گونه جملات تصریح کرده‌اند که متکلم گاهی اراده می‌کند معنایی را به ذهن خطور دهد؛ بدون این‌که آن معنا را جداً اراده کرده باشد (اراده استعمالی - مدلول تصدیقی اولی)؛ مثلاً در مقام شوخی معنایی را برای مخاطب مجسم می‌سازد که هرگز منظور جدی او نیست. در استعاره، مجاز، مبالغه و بسیاری از صنایع ادبی نیز گوینده، معنایی را به ذهن مخاطب می‌اندازد که مراد اصلی او نیست؛ ولی برای مخاطب ویژگی و تازگی دارد. بعد از آن قرینه‌ای به کلام می‌افزاید که مراد اصلی و جدی خود (اراده جدی - مدلول تصدیقی ثانی) را معلوم سازد (رک: دروس فی علم الاصول، ج ۱، ص ۸۹ و ۲۰۸).

سخنی که از حکیم صادر می‌شود همواره صادقانه است؛ اما مبالغه به معنی جلوه بخشیدن به کلام و بیان اثرگذار معنا بدون این‌که حقیقتی قربانی شود علی‌الاصول از قرآن که در اوج بلاغت و اعجاز است و همچنین از حدیث پیشوایان معصوم علیهم‌السلام که امیران بیان هستند انتظار می‌رود. طبعاً کاربرد مبالغه در زبان خدای حکیم یا اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام با قرآینی همراه است که ضمن بیان رسا و اثرگذار معنا، موجب انحراف از حقیقت و تصور باطل نمی‌گردد؛ بنا بر این مبالغه در قرآن و حدیث اولاً وجود دارد و ثانیاً نه تنها کذب نیست، بلکه روشی در خدمت بیان حقایق و ابزاری برای تثبیت گزاره‌های صادق است. ثالثاً همراه با قرآین روشن‌کننده مراد است.

همچنین پذیرش مبالغه در قرآن و حدیث به معنای نمادین، سمبلیک و اسطوره‌ای دانستن بیانات دینی یا فقدان حقیقت و دست برداشتن از واقع‌نمایی آن‌ها نیست؛ بلکه این متون در مقام انتقال حقایق و ارائه گزارشی درست و کامل از واقعیت‌ها هستند؛ ولی واقعیت موجود را با استفاده از آرایه‌های ادبی و صنایع بلاغی به صورتی اثرگذار و بلیغ انتقال می‌دهند.^{۲۱}

تحلیل و بررسی اسلوب مبالغه به فهم مراد نهایی آیات و روایات و استنباط درست پیام از آن بسیار کمک می‌کند.

غرض و فایده مبالغه

همان‌گونه که در علم بیان گفته شده، برای انتقال یک معنا به دیگران از شیوه‌های مختلفی می‌توان استفاده کرد و یک معنا را به زبان‌های متعدد می‌توان ارائه داد. یک گوینده تنها هنگامی در بیان موفق است که بتواند مراد خود را به نحو اثرگذاری به مخاطب برساند و آن را در ذهن و دل او ماندگار سازد. این اثرگذاری و ماندگاری نوعاً از طریق ابزار قدرتمند تصویرسازی و خیال‌انگیزی صورت می‌گیرد. عمده‌ترین شیوه‌های بیانی، یعنی تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه و مبالغه بر قوه تخیل تکیه دارند و «ابزارهای الهام حقیقت از طریق خیال» هستند.^{۲۲} این صنایع بلاغی اغلب برای بسط و تأکید کلام به کار می‌روند و سخن را

۲۱. رک: «قرآن و زبان نمادین»؛ «علامه طباطبایی و زبان نمادین و انشایی در قرآن»، ص ۹۵-۱۱۴.

۲۲. کارکرد تصویر هنری در قرآن کریم، ص ۵۹. صفت‌ها دو گونه‌اند: عادی و شاعرانه. صفت‌های عادی صفاتی ذهنی، کلی و روزمره‌اند؛ اما صفت‌های شاعرانه صفاتی هستند که مفاهیم خود را به صورت محسوس نشان می‌دهند؛ یعنی جنبه عینی و تصویری دارند و در نتیجه زیبا، برجسته و توجه‌انگیزند؛ مثلاً صفت قوی یک صفت عادی و غیر شاعرانه



نیرو و اعتلا می بخشند.^{۲۳}

متکلم برای آن که مراد خود را بهتر برساند، ناگزیر باید توجه مخاطب و هوش و حواس او را به خود معطوف سازد و فکر او را درگیر معنا کند. از این رو باید این هنر را داشته باشد که مخاطب را به تأمل و فعالیت ذهنی وادار کند و شرایطی پدید آورد تا شنونده به او دل دهد، موضوع را جدی بگیرد، از کنار سخن او بی اعتنا رد نشود و با او همراه گردد. این مهم گاهی با بالا بردن صدا و نوسانات خطابی انجام می گیرد، گاهی با فشار آهنگ کلام بر یک کلمه، گاهی با تأکید و تکرار، گاهی با واژه های هشدار، گاهی با ادوات حصر و گاهی با مبالغه و گزافه آرابی.

مبالغه به عنوان یک ابزار بلاغی تأکید آفرین، کلام را رساتر و تأثیرگذارتر می کند. گوینده با این ابزار، لابه لای انبوه پیام ها و صداها ی جالب توجه، صدای خود را به گوش ها و دل ها می رساند و مخاطب را تحت تأثیر قرار می دهد. اگر گوینده سخن خود را ساده و بی آرایه بیان کند، آن سخن از لطف و جلوه ساقط می گردد و پیش پا افتاده و معمولی به نظر می رسد و کسی به آن اعتنا نمی کند. این زیاده روی و بزرگ نمایی، کلام را نیرومند می سازد و موجب حیرت انگیزی، شورا فرینی و اعجاب می گردد و علاوه بر جلب تحسین مخاطب بر عواطف و احساسات او اثر می گذارد و مطلب را در نگاه او جلا می بخشد. مبالغه تصرفی در شیوه طبیعی و عادی یک مضمون است که از نیروی خیال مایه گرفته است. این تصرف سبب می شود که آن مضمون از حد یک امر معمولی و طبیعی خارج شود و شکوه و عظمت امور خارق العاده یا تشخص امور منحصر به فرد را بیابد. متکلم با این آفرینش خیال انگیز و بیان آنچه غیر عادی و به دور از واقع است مخاطب را غافل گیر و چرت او را پاره می کند و با ارائه یک تصویر غیر منتظره، آشنا زوده و غریب، نه فرسوده، آشنا و تکراری، اعجاب و حیرتش را برمی انگیزد و صبغه ای از جاودانگی و ماندگاری به کلام خود می بخشد.

این ویژگی را در یک نمونه عرفی تطبیق می کنیم. کسی را در نظر بگیرید که با انجام کار سنگینی بسیار خسته شده است. اگر بگوید: «من خسته شدم» یا «خیلی خسته ام»، گرچه دقیق و منطقی و کامل سخن گفته است، اما در رساندن معنای مورد نظر خود به عمق جان

است. همین وصف را وقتی به صورت ستبر بازو و آهنین تن بیان می کنیم با استفاده از قوه تخیل آن را تصویر بخشیده و پیش چشم آورده ایم.

۲۳. باقلانی مبالغه را به «تأکید معانی گفتار» تعریف کرده است (اعجاز القرآن، ص ۱۴۲).

مخاطب موفق نیست و توجه یا احساسی بر نمی‌انگیزد. همین شخص اگر بگوید: «آه! مُردم»، تصویر غافل‌گیرکننده و بدیعی از شدت خستگی خود ارائه داده که نظر دیگران را به خوبی جلب می‌کند. این جمله دروغ نیست و قراین عقلی موجود، مانع از انعقاد معنای ظاهری آن است. مخاطب به روشنی مراد جدی متکلم را درمی‌یابد، هرگز او را مرده نمی‌پندارد و برای کفن و دفن او اقدامی نمی‌کند! بنا بر این، کلام او مصداق فریب‌کاری و تحریف واقع نیست و کاملاً مقبول است. البته از باب احتیاط و برای جلوگیری از هرگونه برداشت ناتمام یا احتمال سوء استفاده، شخص می‌تواند از این جملات نیز استفاده کند: «از فرط خستگی گویا مرده‌ام»، «مثل مرده به خانه برگشتم»، «نزدیک بود از خستگی بمیرم»، «تا مردن فاصله‌ای نداشتم»، «اگر همین‌گونه ادامه می‌دادم می‌مردم».

در همه این عبارات یک تشبیه خیال‌انگیز غیرمنتظره وجود دارد: تشبیه خستگی شدید و از دست دادن توان جسمی بر اثر کار سنگین به از دست دادن حیات بر اثر مردن. این تشبیه بلیغ، شدت خستگی را به نحو مبالغه‌آمیزی تصویر کرده و در ذهن مخاطب جلوه بخشیده است. بدین ترتیب، با اسلوب مبالغه - که نوعی خروج از هنجار و عادت زبانی است - برجستگی مشهودی در کلام ایجاد شده و کلام از سطح عادی فراتر آمده است.

مثالی که ذکر شد، نمونه‌ای از یک جمله اخباری و توصیفی بود. در جملات انشایی و توصیه‌ای نیز می‌توان مبالغه کرد؛ مثلاً در جمله «می‌بخور. منبر بسوزان. مردم آزاری نکن» مراد جدی گوینده، امر به می‌گساری و مسجدسوزی نیست. هیچ مخاطبی هم به این معنا منتقل نمی‌شود و چنین اقدامی را وظیفه خود نمی‌پندارد. آنچه منظور اصلی گوینده است و مخاطب بی‌درنگ بدان انتقال می‌یابد، نهی از مردم‌آزاری است که برای تأثیرگذاری بیشتر، آن را از گناهان بزرگی مانند شراب‌خواری و منبرسوزی - که مخاطب می‌شناسد و هرگز به سمت آن نمی‌رود - برتر شمرده است. بله؛ کودک نوآموزی که تازه زبان باز کرده یا بیگانه‌ای که تازه با لغت آشنا شده و به فنون ادبی و اصطلاحات زبانی آشنا نیست، ممکن است چنین تصوراتی داشته باشد؛ ولی وقتی به او توضیح دهیم که معنای ظاهری کلام اراده نشده و یک نوع صنعت بیانی در اینجا به کار رفته است، خواهد پذیرفت که برداشت اولیه او از نظر اهل زبان خنده‌دار و کودکانه بوده است. بر این اساس، اگر مانند این عبارت را از زبان امام معصوم علیه السلام بشنویم، نباید استبعاد کنیم و نباید تفسیر مکانیکی و غیرمنعطفی از ظاهر آن استخراج کنیم و آن را به دین نسبت دهیم؛ مثلاً در حدیث آمده است:

لَيْسَ السَّارِقُ مَنْ يَسْرِقُ النَّاسَ وَلَكِنَّهُ الَّذِي يَسْرِقُ الصَّلَاةَ.^{۲۴}

کسی که این کلام را از معصوم علیه السلام می‌شنود، نباید آن را یک بیان برهانی بشمارد و کودک منشانه، مفاد اولیه آن را به امام معصوم نسبت دهد. این یک بیان خطابی عرفی است که درصدد توجه دادن به قبح بی‌اعتنایی به نماز است و بیش از این کارکردی ندارد. این گونه استعمالات شبیه اصطلاح‌ها و ترکیب‌های اصطلاحی است. این ترکیب‌ها در همه زبان‌ها گاهی مشکل‌آفرین می‌گردند؛ به‌ویژه برای کسانی که تازه با زبان آشنا شده‌اند و از فرهنگ و پیشینه تاریخی زبان اطلاع ندارند.

مشابه این کلمات و عبارات - که معنای اصطلاحی یافته و در غیر معنای ظاهری خود به کار می‌روند - صیغه‌های عام و سیاق‌هایی است که دارای معنای اصطلاحی است و در غیر مفاد اولیه خود به کار می‌رود. آنچه ما در این بخش نشان دادیم، سیاق عام مبالغه به عنوان یک اسلوب شایع تأکید است که مفهوم ظاهری آن با مقصود جدی متکلم فاصله دارد و در غیر معنای ظاهری خود به کار می‌رود.

در انتها تذکراتی نکته‌ضروری است که مبالغه مانند مجاز و کنایه، خلاف اصل است و تنها در صورتی معنای کلام بدان حمل می‌شود که محمل دیگری برای آن نتوان یافت. تفسیر به معنای لغوی و عرفی بر تفسیر به معنای اصطلاحی تقدم رتبی دارد؛ یعنی آنچه که از لغت و در نخستین نظریه ذهن می‌آید، اعتبار دارد و تنها هنگامی کنار گذاشته می‌شود که جمله معنای روشنی نیابد و یا با مجموع روایت‌های ناظر به آن مسأله هماهنگ و سازگار نگردد؛ اما با جانشین کردن معنای اصطلاحی به جای معنای لغوی و عرفی، بتوان به معنایی صحیح و مقبول از متن حدیث دست یافت و آن را با احادیث مشابه و به تعبیر خود ساخته ما «خانواده حدیث» سازگار دید.^{۲۵}

نیز استفاده از ابزار قدرتمند مبالغه در کلام، مانند هر ابزار یا صنعت دیگری ممکن است در مواردی مندرج ذیل عنوانی ناصواب یا مستلزم امری مذموم باشد. در این صورت نمی‌توان استعمال آن را موجه و درست دانست؛ مثلاً اگر مبالغه مستلزم تملق، چاپلوسی، یا کفرگویی،

۲۴. بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۶۷، عن اصل من اصول الاصحاب. مصدر اصلی این حدیث در منابع شیعی یافت نشد؛ اما همین مضمون به صورت زیر در منابع اهل سنت آمده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَسْوَأُ النَّاسِ سَرِقَةَ الَّذِي يَسْرِقُ مِنْ صَلَاتِهِ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ يَسْرِقُ مِنْ صَلَاتِهِ؟ قَالَ: لَا يَتِيمٌ رُكِعَهَا وَلَا سُجُودَهَا أَوْ قَالَ: لَا يَتِيمٌ صَلَبَهُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ (مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۳۷، ص ۳۱۹).

۲۵. در پرتو حدیث، ص ۱۵۰.

ترک ادب شرعی و توهین به امور و افراد محترم باشد و یا بدون قرینه روشن به کار رود به صورتی که مصداق دروغ و فریب گردد مردود و دفاع ناپذیر است.

مبالغه در قرآن و حدیث

قرآن کریم به عنوان فصیح‌ترین کلام و برجسته‌ترین شاهکار ادبی و هنری، برای انتقال پیام حیات بخش خویش، از آرایه‌های بلاغی و ادبی از جمله صنعت مبالغه فروگذار نکرده است تا از کوتاه‌ترین راه، بلندترین پیام‌ها را به اعماق جان انسان‌ها برساند.^{۲۶} آرایه‌های ادبی مانند مجاز، کنایه، استعاره و مبالغه بی‌آن‌که موجب تحریف واقعیت یا تصور باطل گردند، معنا را به نحو اثرگذاری منتقل می‌کنند. البته گاهی قرآن کریم برای جمع میان بلاغت معنا و جلوگیری از اتهام به کذب یا توهم غلو^{۲۷} در جایی که وصف ادعا شده از نظر عقل مستبعد یا ناممکن بوده از قراین لفظی و ادواتی استفاده کرده که آن را به حقیقت، امکان و صحت نزدیک گرداند و از کزاف‌گویی یا ادعای نابجا جلوگیری شود؛ مثلاً در آیه «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ و لو لم تَمَسَّسَهُ نَارٌ»^{۲۸} فروزان شدن و روشنی بخشی روغن زیتون بی‌آن‌که به آن آتش یا حرارتی برسد، ناممکن یا دست کم بعید است و با داخل شدن «یکاد» از حالت امتناع خارج شده است و نیز در آیه «يَكَادُ سَنَا بَرْقِه يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ»^{۲۹} و «يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطُفُ أَبْصَارَهُمْ»^{۳۰} همراه شدن با «یکاد» کلام را به صدق و حقیقت تبدیل کرده است.^{۳۱} در آیات و روایات زیر نیز قرآینی از این دست (لو، لم یکد، لعل) دیده می‌شود:

﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^{۳۲}

۲۶. رک: «بررسی بلاغی مبالغه در آیات قرآن کریم». نیز برای ملاحظه نمونه‌های مبالغه در قرآن کریم رک: شیوه‌های گفتاری مبالغه‌آمیز در قرآن، ص ۳۷۳-۴۰۴.

۲۷. قرآن کریم از غلونهی فرموده و آن را با خروج از حق همراه دانسته است: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ» (سوره مائده، آیه).

۲۸. سوره نور، آیه ۳۵.

۲۹. سوره نور، آیه ۴۳.

۳۰. سوره بقره، آیه ۲۰.

۳۱. رک: «واقع‌نمایی قرآن و تأثیر آن در تفسیر از دیدگاه علامه طباطبایی با تأکید بر ابعاد بلاغی»، ص ۶۵-۹۲.

۳۲. سوره حشر، آیه ۲۱. در مجمع‌البیان آمده است: تقدیر آیه این است: یعنی اگر فرضاً کوه دارای شعور و درک بود و قابلیت نزول قرآن را داشت و ما قرآن را بر او نازل می‌کردیم. این کوه با این عظمت و استحکام و غلظت و صلابت در اثر

﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^{۳۳}

﴿تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ﴾^{۳۴}

كَادَ الْحَسَدُ أَنْ يَغْلِبَ الْقَدَرَ^{۳۵}

برخی از محققان، قرآن و حدیث را منزّه از مبالغه (قسم اول) و مبرّأ از اغراق دانسته و با بیان این‌که معصوم علیه السلام به منزله نفس نبی اکرم صلی الله علیه و آله است و جز وحی نمی‌گوید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾ نسبت دادن مبالغه به او را ناروا شمرده‌اند.^{۳۶} همچنین با بیان این‌که معصوم از باطن اعمال زشت و زیبا و حقایق اموراگاه است و آن را به چشم حقیقت بین مشاهده می‌کند،^{۳۷} سخن او را منظر ملکوتی اشیا نه تشبیه شاعرانه، و از سنخ درون بینی نه اغراق و مبالغه، و از صنف تحذیر عارفانه نه توییح ادیبانه دانسته‌اند و بر این ادعا شاهد آورده‌اند که

احساس عظمت شأن قرآن و نازل‌کننده آن شکاف عمیقی برمی‌داشت و از خوف و خشیت خدا دگرگون می‌شد. بنا بر این، انسان خردمند سزاوارتر است که این حالت را پیدا کند. اگر توجه بیشتری به احکام و دستورات قرآن بنماید و گفته شده که معنای آیه این است که اگر کلام رسایی در عالم باشد که در اثربلاغت و تأثیر خود کوه را به لرزه درآورد، آن سخن، کلام قرآنی است. گفته شده که مقصود تمثیل و تنظیر نیست، بلکه همان ظاهر کلام منظور است؛ چون آیات دیگری هم در قرآن هست که خوف و خشیت سنگ‌ها و جمادات را از خدا بیان می‌کند؛ بدون این‌که مبالغه و یا تمثیلی در میان باشد؛ مانند ﴿وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾؛ بعضی از سنگ‌ها از جهت خوف و خشیت الهی از قله‌های کوه جدا شده و فرو می‌افتند و سقوط می‌کند. این آیه در مقام توصیف کفار سنگدل است که در مقابل شنیدن آیات قرآنی هیچ‌گونه تأثر و نرمشی در دل آن‌ها راه پیدا نمی‌کند؛ اما همین آیات اگر بر کوه نازل شود، خشوع و تأثری پیدا می‌کند. دلیل بر این‌که این آیه در مقام تنظیر و تمثیل است، جمله آخر آیه است که فرموده: ﴿وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ﴾ (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۹۹).

۳۳. سوره سوره شعرا، آیه ۳.

۳۴. جهنم از شدت خروش بر کافران به کسی تشبیه شده که بسیار خشمگین است و از شدت خشم پاره پاره شود (رک: الکشاف، ج ۴، ص ۷۰۷). در این بیان نوعی محال عقلی و عرفی در وصف حالت جهنم وجود دارد. در این آیه لفظ «غیظ» برای نشان دادن شدت جوشیدن استعاره گرفته شده است؛ زیرا خشم امری معقول است و جوشیدن امری محسوس. استعاره موجود در این آیه در رساندن مفهوم و تأثیر بر مخاطب بلیغ‌تر از حقیقت است و استفاده از لفظ «تکاد» نیز بر شدت و مبالغه آن می‌افزاید.

۳۵. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۷. ملا صالح مازندرانی در توضیح این حدیث نوشته است: فیه مبالغه فی تأثیر الحسد فی فساد النظام المقدر للعالم؛ فانه کثیراً ما یبعث صاحبه علی قتل النفوس و نهب الاموال و سبب الاولاد و ازاله النعم حتی کأنه غیر راض بقضاء الله و قدره و یطلب الغلبه علیهما و هو حد الشرک بالله (شرح الکافی الاصول و الروضه، ج ۹، ص ۳۰۲).

۳۶. بنیان مرصوص، ص ۹۴.

۳۷. حیات عارفانه امام علی علیه السلام، ص ۷۶.

مشابه این تعابیر درباره صورت برزخی یا قیامتی امور در رؤیایها و روایت‌ها مطرح شده است.^{۳۸}

خدای سبحان، صریحاً رسول خود را به عنوان حکیم معرفی می‌کند و بر شاعر نبودن ایشان تاکید می‌ورزد: ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ﴾؛ ما به او شعر و خیال بافی نیاموختیم که شعرسازی و خیال بافی شایسته مقام آن حضرت نیست؛ چه این که روح خیال پرداز نمی‌تواند محکم بیندیشد و اندیشه‌های وزین داشته باشد؛ در حالی که قرآن کریم قول وزین و کتاب حکیم است: ﴿إِنَّا سَأَلْنَاكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾. کتابی که در صحبت و معیت حق نازل گردید: ﴿وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ﴾ حقیقت نیز همیشه همراه آن است و جایی برای خیال بافی در آن نمی‌ماند. چنین کتابی هیچ‌گاه اغراق و مبالغه نمی‌کند و هر چه که بگوید از مثل و قصه، برای بیان حقیقت بلند و سنگینی است که آن را در قالب ساده‌ای می‌ریزد تا همگان بفهمند.^{۳۹}

اما از توضیحات پیشین معلوم شد که استفاده از صنعت مبالغه، حتی مبالغه نوع اول، در کلام خدا و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام هرگز برخلاف واقع و ادعای کذب دلالت ندارد و خیال بافی و خیال پردازی و بیهوده‌گویی یا بیان اسطوره‌ای و نمادین نیست و با واقع‌نمایی و صدق محض بودن سخن خدا منافات ندارد؛ بلکه سخن حقی است که در قالبی اثرگذار بیان شده که مایه زیبایی، رسایی و تأثیرگذاری آن می‌گردد. این‌گونه بیانات در عین آن که همساز با واقعیت است، ظاهری مبالغه‌آمیز دارد که بلاغت و شیوایی سخن را تأمین می‌کند. جالب این‌که همین محقق بزرگوار در جای دیگری تعبیر «امس» (دیروز) در آیه شریفه ﴿لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ﴾^{۴۰} را به «شدت مبالغه و زودگذر بودن زمان حمل» کرده و استعمال مبالغی در قرآن کریم را پذیرفته است.^{۴۱}

به صورت کلی نه می‌توان همه جا بیانات قرآنی و روایی را بر مبالغه حمل کرد و نه می‌توان استفاده از صنعت مبالغه در کلام معصومان را ممنوع و ناروا دانست. احتمال استفاده از این

۳۸. همان، ص ۷۸. همچنین رک: تسنیم، ج ۸، ص ۴۶۲ و ج ۱۸، ص ۹۹. همودر جای دیگری آورده است: سخن خدا سخنی مانند «سبعه معلقه» و دو اوین شعرای جاهلی نیست تا از باب «أحسنه أكذبه»، مبالغه و اغراق در آن راه داشته باشد، بلکه صدق محض است (مبادی اخلاق در قرآن، ص ۶۰).

۳۹. قرآن در قرآن، ص ۲۹۹.

۴۰. سوره یونس، آیه.

۴۱. سیره پیامبران، ج ۶، ص ۳۴۱. نمونه دیگری را در تسنیم، ج ۱۷، ص ۱۸۹ ببینید.

تکنیک اثرگذار بیانی در قرآن و حدیث وجود دارد و هیچ تالی فاسد بلاغی یا کلامی در جریان آن دیده نمی‌شود؛ البته در موارد تردید و بدون استناد به قراین روشن، بنا بر قاعدهٔ اصاله الظهور، کلام معصوم را بر همان معنای مطابقی حمل می‌کنیم و تا زمانی که قرینهٔ روشنی نیافته‌ایم، مبالغه نوع اول را خلاف اصل می‌شماریم؛ به این بیان که اگر یقین داشتیم معنای ظاهری سخن اراده شده است که همان را منظور می‌داریم و اگر به دلیل عقلی یا نقلی و یا مقامی یقین داشتیم معنای ظاهری سخن اراده نشده یا دست‌کم ظهور عرفی در معنای خلاف ظاهر وجود داشت، کلام را بر مبالغه حمل می‌کنیم؛ اما در صورتی که هیچ یک از این دو طرف متعین نشد، باید اصل را بر عدم مبالغه بگذاریم و از معنای ظاهری سخن عبور نکنیم.

بی‌گمان، مشاهدهٔ انبوه نمونه‌های مبالغه و آشنایی با مصادیق متعدد آن - که در این نوشتار صورت گرفته است - ما را در شناخت ادبیات معصوم، پذیرش این احتمال و کشف قراین مرتبط یاری می‌رساند. گرچه مبالغه در کتاب‌ها و مباحث علمی دیده نمی‌شود، اما اختصاص به اشعار خیال‌انگیز ادبی نیز ندارد. بنا بر این، در جاهایی که گوینده قصد تأثیرگذاری بر مخاطب دارد، از جمله در بیانات معصومان هم دیده می‌شود.

استعمال مبالغه نیازمند قرینهٔ صارفه است و متکلم باید از این صنعت به گونه‌ای استفاده کند که مخاطب به اشتباه نیفتد؛ البته مخاطب هم باید از قاعدهٔ زبان و انواع سیاق‌های خطاب آگاه باشد و توان فهم روشمند کلام را همان‌گونه که متکلم ارائه کرده داشته باشد. بنا بر این، برای جلوگیری از اشتباه، هم متکلم باید طبق قاعده سخن بگوید و هم مخاطب باید قواعد زبان و ادبیات معصوم را بداند. سوء تفاهم ناشی از ناآشنایی مخاطب با قواعد بیانی بر عهدهٔ متکلم نیست.

این مقاله و مباحثی از این دست نیز برای آگاهی از ظرفیت‌های زبانی و دانستن قواعد تفهیم و تفاهم و به هدف فهم بهتر متون دینی و جلوگیری از همین سوء برداشت‌ها پدید آمده است.

شیوه‌های مبالغه

در اینجا برای آشنایی بیشتر با صنعت مبالغه و نحوهٔ استعمال آن برخی از شیوه‌های مبالغه را همراه با نمونه‌هایی بیان می‌کنیم. این نمونه‌ها ما را با اسلوب اصطلاحی و مقتضیات بیانی و تکنیک‌های زیبای بلاغی آشنا می‌سازد تا مانند کودکان و زبان‌آموزان

تازه‌وارد با دقت‌های فراطبیعی و کلیشه‌ای مطالب خلافی را به‌گوینده نسبت ندهیم.

۱. اسناد مصدر یا اسم ذات به افراد

یکی از شیوه‌های مبالغه نسبت دادن مصدر به افراد است. مثال معروف این مبالغه تعبیر «علیٌّ عَلِيًّا عَدْلٌ» است. گویی امام علی علیه السلام از شدت تحفظ بر عدالت، نه عادل که عین عدالت است؛ یعنی به مجسمه عدالت تبدیل شده و یک پارچه عدالت شده است. بی‌تردید نمی‌توان معنای ظاهری این عبارت را مراد جدی متکلم دانست؛ ولی بلاغت و تأکید آن بسیار بیشتر از زمانی است که بگوییم امام علی علیه السلام عادل بود.

۲. بیان مصادیق مرزی (اقوا یا اضعف)

یکی از روش‌های مبالغه، تصریح به فرد اعلا یا فرد اضعف است؛ به این صورت که حکم در ارتباط با موضوع طیفی از مصادیق را شامل می‌شود که از مصادیق شدید آغاز و به مصادیق بسیار ضعیف ختم می‌شود. اگر این مصادیق مرزی را به صراحت ذکر کنیم، تکلیف بقیه افراد نیز به طریق اولی معلوم می‌شود؛ مثلاً در آیه «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا»^{۴۲}؛ اهل بهشت اندک صدای جهنم را نمی‌شوند، مراد جدی پروردگار، مبالغه در نجات نیکوکاران از عذاب و فاصله داشتن آنان از جهنم است. عذاب جهنم مصادیق فراوانی دارد که ضعیف‌ترین شنیدن صدای ضعیف آن است. خدای متعال همان مصداق بسیار ضعیف را بیان کرده است؛ یعنی اهل بهشت آنقدر از جهنم دورند که حتی صدای ضعیفی هم از آن نمی‌شنوند تا چه رسد به حرارت آتش و عذاب سنگین.^{۴۳} مشابه این که در فارسی گفته می‌شود: «به‌گرد پایش هم نرسید»، یعنی به طریق اولی به خود او نمی‌رسد. به این ترتیب، با بیان اضعف افراد تأثیر کلام بسیار بیشتر و ماندگارتر شده است. نمونه برای فرد اعلی نیز آیه زیر است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلٌّ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى

۴۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۲.

۴۳. نمونه مشابه آن آیه زیر است: «وَلِئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» (سوره انبیاء، آیه ۴۶). در این آیه دو مبالغه وجود دارد: یکی کلمه «مس» که به کمترین ارتباط اطلاق می‌شود و دوم کلمه «نفحه» که در اصل به معنای انتشار رایحه و متضمن معنای کمترین اثر قابل درک است. در واقع «مس» فرد اضعف ارتباط و «نفحه» فرد اضعف آثار است که با تصریح به آن، تکلیف بقیه افراد معلوم می‌شود.

به^{۴۴}.

کسانی که کافرا از دنیا می‌روند، از آن‌ها فدییه‌ای در مقابل عذاب خدا قبول نمی‌شود؛ حتی اگر معادل کل زمین طلا بدهند.

وقتی به این ثروت انبوه افسانه‌ای تصریح می‌شود، مخاطب، آخرداستان را حدس می‌زند و به هیچ فدییه دیگری نمی‌اندیشد. این دو مثال نمونه‌هایی برای جملات اخباری بود. نمونه‌های دستوری و اخلاقی آن نیز در روایات بسیار زیاد است:

أَعْطِ السَّائِلَ وَلَوْ عَلَى ظَهْرِ فَرَسٍ.^{۴۵}

لَا تَسْتَعِنَ بِمَجُوسٍ وَلَوْ عَلَى أَخَذِ قَوَائِمِ شَاتِكَ وَأَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تَذَبَّحَهَا.^{۴۶}

أَكْرِمِ الْجَارَ وَلَوْ كَانَ كَافِرًا وَأَكْرِمِ الصَّيْفَ وَلَوْ كَانَ كَافِرًا.^{۴۷}

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در نوع این روایات از الگوی «ولو» یا «وإن كان» (گرچه، هرچند، حتی اگر) استفاده شده است. مشابه فارسی این تعابیر را در جمله‌های زیر می‌توان دید: «از زیر سنگ هم که شده پیدایش می‌کنم»؛ یعنی حتی اگر زیر سنگ رفته باشد.

در همه این بیانات مراد جدی متکلم اهتمام به این احکام مطلق و بیان اصل حکم به صورت عام است. بنا بر این، مصادیق مذکور هیچ یک موضوعیت ندارد؛ ولی برای تأکید و مبالغه در اطلاق حکم به آن تصریح شده است؛ مثلاً اگر معصوم تنها می‌فرمود: «أعط السائل» یا «أكرم الجار» معلوم نبود مخاطب به تمام مراد او منتقل شود و چه بسا احتمال تخصیص می‌داد؛ اما وقتی مصادیق مرزی را بیان می‌کند، احتمال هرگونه استثنا را برمی‌دارد و مراد خود را به نحو قاطع و مؤثری منتقل می‌کند. در واقع، آنچه بعد از قید «ولو» ذکر شده است، تأکید همان جمله قبل است و به صورت اجمالی در آن وجود دارد؛ به گونه‌ای که اگر بدان تصریح هم نمی‌شد، منطقاً هیچ اشکالی یا نقصی در معنا پدید نمی‌آمد؛ اما از آنجا که گوینده می‌خواهد کلام خود را در ذهن مخاطب تثبیت کند و جای شک و شبهه‌ای باقی نگذارد، آن حکم مطلق را در مصادیق مرزی نشان می‌دهد. طبیعی است اگر ملاک حکم در این افراد مرزنشین وجود داشته باشد، به طریق اولی در باقی افراد هم وجود دارد و شبهه استثنا

۴۴. سوره آل عمران، آیه ۹۱.

۴۵. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۹.

۴۶. همان، ج ۳، ص ۱۶۴.

۴۷. جامع الأخبار، ص ۸۴.

یا تخصیص منتفی خواهد شد. گوینده با تصریح بر این مصادیق کار را تمام می‌کند، آخر خط را به روشنی نشان می‌دهد و خیال مخاطب را آسوده می‌سازد. مخاطب نیز متوجه می‌شود که هیچ تسامحی در این حکم روا نیست و هیچ فردی را نباید از قلم ببیند. از آنجا که کارکرد این مصادیق مرزی فقط تثبیت حکم مطلق در ذهن مخاطب است، لازم نیست این مصادیق، الزاماً رخ‌دادنی و واقعی باشند. متکلم می‌تواند در این مقام از مصادیق فرضی، ادعایی یا محال نیز استفاده کند. مصادیقی که اراده جدی به آن‌ها تعلق نگرفته است و فقط در یک هنرنمایی زبانی به لطف و بداعت کلام و ماندگاری معنا می‌افزایند.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

مَنْ بَنَى مَسْجِدًا كَمَفْحَصِ قَطَاةِ بَنِي اللَّهِ لَهُ يَبْتَأُ فِي الْجَنَّةِ؛^{۴۸}

هر کس مسجدی مانند لانه پرنده بسازد، خدا برای او در بهشت خانه‌ای می‌سازد.

بی‌شک، معنای حقیقی این کلمات مراد جدی امام معصوم نیست؛ زیرا مسجدی که به اندازه لانه پرنده باشد، قابل استفاده نیست. این تعبیر، همان‌گونه که مفسران حدیث گفته‌اند، نهایت مبالغه در بیان کوچکی مکان و به معنای ایفای کمترین سهم در ساختن یک مسجد است. بنا بر این لسان حدیث به صورت مستقیم و مطابقی بر یک مصداق مرزی ضعیف دلالت دارد که حکم سایر مصادیق را به طریق اولویت و به دلالت التزامی روشن می‌سازد.^{۴۹}

در حدیث زیر نیز در مقام مبالغه به فرد اقوی اشاره شده است:

لَوْ كَانَ لِأَحَدِكُمْ مِثْلَ أَبِي قُبَيْسٍ ذَهَبٌ يُنْفِقُهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا عَدَلَ الْحَجَّ؛^{۵۰}

۴۸. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۵.

۴۹. فیض کاشانی در شرح این حدیث نوشته است: التشبیه علی سبیل التمثیل، مبالغه فی الصغر؛ كأنه قیل ولو کان المسجد المبنی بالنسبه إلی المصلی کمفحص القطاه بالنسبه إلیها. قیل و یمکن أن یكون وجه الشبه عدم احتیاجه إلی بناء الجدران بل یکفی رسومها (الوافی، ج ۷، ص ۴۸۸). مجلسی نیز این‌گونه توضیح داده است: خرج ذلک مخرج الترغیب بالقلیل من مخرج الكثير كما خرج مخرج التحذیر بالقلیل عن الكثير كقوله عليه السلام: «لعن الله السارق، يسرق البيضة فتقطع يده، ويسرق الحبل فتقطع يده» ولأن الشارع يضرب المثل في الشيء بما لا يكاد يقع كقوله عليه السلام: «و لو سرق فاطمه بنت محمد» وهي عليها السلام لا يتوهم عليها السرقة» (بحار الانوار، ج ۶۲، ص ۴۶).

۵۰. المحاسن، ج ۱، ص ۶۴. در حدیث دیگری چنین آمده است: لو أن أبا قُبَيْسٍ لَكَ زَنْتَهُ ذَهَبَهُ حَمْرَاءُ أَنْفَقْتَهُ فِي سَبِيلِ

اگر کسی از شما به اندازه کوه ابوقبیس طلا داشته باشد و آن را در راه خدا خرج کند، [ثواب آن] معادل یک حج نخواهد بود.

در عبارت معروف «اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد»^{۵۱} هردو مرزاقلی و اکثری در کنار هم ذکر شده است.^{۵۲} «علم آموزی در گهواره» و «علم آموزی در گور» دو مصداق مرزی هستند که مصداق گذشته آن امکان عقلی و مصداق آینده آن، امکان عرفی و وقوعی ندارد و اراده جدی به هیچ یک تعلق نگرفته است، بلکه غرض از ذکر آن‌ها تأکید و مبالغه در فراگیری کل عمر و استفاده از همه فرصت‌های زمانی است.

۳. تشبیه به فرد اعلا یا اضعف

گاهی در بیان یک حکم، فرد اعلا یا اضعف مستقیماً ذکر نمی‌شود؛ اما موضوع دیگری محور حکم قرار می‌گیرد که به فرد اعلا یا فرد اضعف تشبیه شده است. بی‌تردید، اگر این تشبیه به یک فرد معمولی تعلق می‌گرفت، هرگز لطف بلاغی در کلام پدید نمی‌آورد؛ ولی وقتی طرف تشبیه، فردی است که در یک ویژگی، به صورت زاید الوصفی برجسته و نمایان است، خصوصیات او به مشبّه نیز سرایت می‌کند و یک ادعای درشت مبالغی شکل می‌گیرد؛ مثلاً اگر بگوییم «احمد مانند حسین سیاه پوست است»، مخاطب، معنا را بی‌کم و زیاد درک می‌کند؛ اما وقتی می‌گوییم «رنگ پوست احمد مانند قیر است»، یک ادعای مبالغی کرده‌ایم.

روشن است که اگر تشبیه پایه در این استعمالات، تشبیه معقول به محسوس باشد، معمولاً در ارائه تصویر اعجاب‌انگیز و ملموس از معنا موفق‌تر است؛ زیرا انسان به محسوسات انس بیشتری دارد و حکم مشبّه به برای او کاملاً آشکار است. بنا بر این، به سرعت آن را به مشبّه سرایت می‌دهد.^{۵۳}

الله ما بلغت ما بلغ الخاج (الكافي، ج ۴، ص ۲۵۸).

۵۱. نهج الفصاحه، ص ۲۱۸. مصدر حدیثی کهنی برای این عبارت یافت نشد.

۵۲. و احتمال که مقصود از این مهد همان مهد معهود بود و کلام محمول بر مبالغه باشد؛ یعنی اگر به جست‌وجوی دانش از نهایت بدایت مقام در مهد میسر می‌بود تا بدایت نهایت مقام در لحد، جهد در تحصیل آن باید نمود، و از اکتساب آن بعد از مرگ هم تا به قبر که محلّ مسأله است نباید آسود (رسائل فارسی ادهم خلخالی، ص ۷۹۳).

۵۳. ملا صالح مازندرانی گفته است: و هوفی المشبه عقلی و فی المشبه به حسی والغرض منه تقریر حال المشبه فی نفس السامع لان إلف النفس بالحسیات أتم من إلفها بالعقلیات (شرح الکافی الأصول والروضه، ج ۱۱، ص ۳۸۵).

این مبالغه‌ها هم مانند همه موارد دیگر دروغ نیست و بیشتر به هدف تأثیرگذاری، اعجاب‌برانگیزی و انتقال لطف بلاغی و نه فقط انتقال معرفت حصولی صورت گرفته است. بنا بر این، کشف نمونه‌های متعدد آن در منابع دینی دور از انتظار نیست. در عمده این نمونه‌ها اگر حرف تشبیه و عبارت پس از آن را به کلی حذف کنیم، در محتوای حدیث و معرفت حاصل از آن خللی پدید نمی‌آید؛ اما بی‌تردید، لطف بلاغی کلام و تأثیرگذاری آن مخدوش می‌شود.

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَسْكُنُ إِلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسْكُنُ الظَّمَانُ إِلَى المَاءِ البَارِدِ.^{۵۴}
 الغَصْبُ يُفْسِدُ الإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الحُلُّ العَسَلَ.^{۵۵}
 إِنَّ الحَسَدَ لَيَأْكُلُ الإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الحَطَبَ.^{۵۶}

از موارد مهم تشبیه مبالغه‌آمیز در احادیث، تشبیه به وجود مقدس پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله است که هیچ کس با او همسان یا قابل قیاس نیست:^{۵۷}

فَضْلُ العَالِمِ عَلَى العَابِدِ كَفَضْلِي عَلَى أَدْنَاكُمْ.^{۵۸}
 فَضْلُ الصَّغِيرِ الأَوَّلِ عَلَى الثَّانِي كَفَضْلِي عَلَى أُمَّتِي.^{۵۹}

تردید نداریم که معنای ظاهری این عبارات مراد جدی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؛ زیرا فاصله آن حضرت با ادنی المسلمین بالاترین فاصله ممکن میان دو مسلمان است. نه کسی برتر از پیامبر می‌توان تصور کرد و نه کسی پست‌تر از ادنی المسلمین. بنا بر این، عالم در هر مرتبه‌ای که باشد از پیامبر اسلام پایین‌تر است و عابد نیز در هر مرتبه‌ای که باشد از ادنی المسلمین برتر است. به همین جهت، فاصله هر عالم و عابدی از فاصله پیامبر با ادنی المسلمین قطعاً

۵۴. الکافی، ج ۲، ص ۲۴۷.

۵۵. همان، ج ۲، ص ۳۰۲.

۵۶. همان، ج ۲، ص ۳۰۶.

۵۷. قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: نَحْنُ أَهْلُ البَيْتِ لَأَيُّقَاسُ بِنَا أَحَدٍ (عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۶۶).

۵۸. منية المرید، ص ۱۰۱. در روایت دیگری نیز آمده است: فَضْلُ العَالِمِ عَلَى العَابِدِ كَفَضْلِي عَلَى أُمَّتِي (نهج الفصاحه، ص ۵۸۹).

۵۹. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ج ۶، ص ۴۶۱ به نقل از قطب راوندی در لب اللباب. حدیث زیر نیز مشابه همین سیاق را دارد: قَالَ رَبِّي يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ فَضْلَكَ عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالمُرْسَلِينَ وَالمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ كَفَضْلِي وَأَنَا رَبُّ العَرْشِ عَلَى سَائِرِ الخَلْقِ أَجْمَعِينَ (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۲۳۵).

كمتراست. همين محاسبه به روشنى نشان مى دهد كه اين بيان مبالمغى است و تنها بر زيادى فاصله، تفاوت نجومى و رفعت مقام دلالت دارد.

دراكثر استعاره ها، مَثَل ها و كنايه ها همين تكنيك به كار رفته و بر پايه تشبیهى از اين قبيل، روح مبالمغه جارى شده است؛ يعنى در توصيف حاصل از آن ها، تأكيد و تشديد و زيادت در وصف وجود دارد؛ گرچه ادات تشبیه از كلام حذف شده است. البته با حذف ادات تشبیه ميزان مبالمغه نيز افزايش مى يابد و كلام، جذاب تر و شيرين تر مى شود؛ زيرا متكلم عينيت را اراده کرده و اين را نه مانند آن كه عين آن ديده است. وقتى گفته مى شود: «من ماه نديده ام كُله دار؛ من سرو نديده ام قباپوش»،⁶⁰ با استفاده از يك تشبیه پنهان كه ادات تشبیه يكي از اطراف آن حذف شده در توصيف زيبايى چهره يا تناسب اندام و اعتدال قامت فرد، مبالمغه صورت گرفته است.

4. برتر نشانندن از فرد اعلا يا كمتر نشانندن از فرد اضعف

برخى از مصاديق، فرد اعلى و نمونه اتم يك صفت به شمار مى روند. يكي از شيوه هاى مبالمغه اين است كه كسى را در داشتن وصفى از آنچه نمونه اعلا و ضرب المثل آن صفت است، برتر شماريم؛ مثلاً در ميان جمادات، سنگ، سخت ترين و تأثيرناپذيرترين است. اگر چيزى را از سنگ سخت تر بشماريم، مرتكب مبالمغه شده ايم:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾⁶¹

يا در ميان حيوانات شيرنماذ شجاعت و گرگ ضرب المثل درنده خويى است. اگر كسى را شجاع تر از شيريا وحشى تر از گرگ معرفى كنيم كلام ما بسيار اثرگذارتر و بليغ تر خواهد شد. برخى از جلوه هاى طبيعى نيز به مرور زمان ضرب المثل پاره اى از صفات شده اند و در چنين مقامى از آن ها استفاده مى شود: از دريا گسترده تر، از ماه زيباتر، از آسمان سخاوت مندتر، از سيل خروشان تر، از خورشيد روشن تر و...

همين شيوه درباره برخى اشخاص كه نماد اعلاى بعضى از صفات هستند كاربرد دارد و كلام را مؤكد و مبالمغه آميز مى سازد: از سليمان دارا تر، از شمر سنگدل تر، از قارون ثروتمندتر. اين نوع مبالمغه در روايات اخلاقى بسيار نمونه دارد:

60. سعدى شيرازى.

61. سوره بقره، آيه 74.

المؤمنُ أصلُ من الجبل؛ الجبلُ يستقلُّ منه والمؤمنُ لا يستقلُّ من دينه شيءٌ.^{۶۲}

۵. بیان یک نتیجه غیرمنتظره یا اثر هولناک

یکی از روش‌های مبالغه بیان آثار غیرمنتظره یا هولناک یک پدیده است؛ مثلاً:

لَو يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي التَّائِبِينَ لَتَضَارَبُوا عَلَيْهِ بِالسُّيُوفِ.^{۶۳}

تردید نداریم که در این موارد معنای حقیقی اراده نشده است؛ زیرا مؤمنان هرگز بر یکدیگر شمشیر نمی‌کشند و دست‌یابی به هیچ ثواب بزرگی مجوز قتل و غارت، ضرب و جرح یا ترساندن برادران ایمانی نیست.

انگیزش در مبالغه

با نظربه کاربرد شایع مبالغه به خوبی معلوم می‌شود که بسیاری از گزاره‌های دینی دست‌کم دو بُعد دارد: یک بعد معرفتی و یک بعد انگیزشی. ما در این مقاله به دنبال کشف بُعد معرفتی و پیام واقعی پشت پرده این الفاظ بودیم و مراد جدی متکلم را از حیث معرفتی و تعلیمی جست‌وجوی کردیم. به تعبیر دیگر، ما در این مقاله این عبارات را فقط گزاره‌هایی خبری دیدیم که در صدد انتقال اطلاع و ایجاد شناختی از حقایق عالم در ذهن مخاطب است؛ حقایقی از مقوله خوب و بد، درست و نادرست و ارزش و ضد ارزش؛ اما باید توجه داشت که آن روی سکه این عبارات بعد انگیزشی، هنری، خطابی و ادبی آن‌هاست که به هدف اثرگذاری بیشتر بر جان مخاطب و تصرف در عواطف یا تسخیر هیجانات او شکل گرفته است.

گوینده یک سخن با بُعد معرفتی کلام خود، ذهن و فکر مخاطب را نشانه رفته و در صدد انتقال مفاهیم و گزاره‌ها به ساحت ادراک و اندیشه اوست و با بعد انگیزشی و عاطفی کلام خود، بیشتر جان و دل او را مخاطب گرفته و در صدد ایجاد تحول یا دست‌کاری در ساحت اراده‌ها و گرایش‌های اوست. اثری که یک متکلم با سخن خود بر مخاطب می‌گذارد، فقط انتقال اطلاعات و آموختن نیست، بلکه فراتر از آن بردستگاه احساسات و نظام انگیزه‌ها و

۶۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۴۱. این حدیث به این بیان نیز نقل شده است: إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعْرُوسَ الْجَبَلِ إِنَّ الْجَبَلَ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ بِالْمَعَاوِلِ وَالْمُؤْمِنَ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ (همان، ج ۵، ص ۶۳).

۶۳. مناوی در تفسیر این حدیث نوشته است: مبالغه لما فی منصب الأذان من الفضل التام الذی سیناله المؤذن یوم القیامه (فیض القدیر، ج ۵، ص ۳۳۷).

عواطف او نیز اثر می‌گذارد.

به بیان دیگر، نباید تصور شود که پیشوایان معصوم علیهم‌السلام تنها در صدد تبیین و تشریح احکام شرعی و تبلیغ معارف اسلامی هستند و فقط نقش معلمی ایفا می‌کنند. امامان معصوم علیهم‌السلام علاوه بر این نقش تعلیمی و مدرّسی و زبان برهانی، نقش تربیتی و انگیزشی نیز داشته و از زبان عرفی، آرایه‌های ادبی و ابزارهای لازم برای رسیدن به این مقصود بهره گرفته‌اند.

با این وصف، اگر در ترجمه یک سخن فقط به بعد معرفتی و منطقی آن توجه کنیم و آن را به بهانه کشف مراد جدی متکلم از عناصر احساسی و عاطفی تهی سازیم آن سخن را تحریف کرده و نارسا انتقال داده‌ایم. کلمه «بفرما»، «بنشین» و مانند آن در زبان عرفی، مترادف و از حیث مدلول لغوی، مشترک‌اند؛ اما در پدید آوردن احساس و برانگیختن عواطف متفاوت‌اند و هر یک اثر خاصی در مخاطب پدید می‌آورند. بنا بر این اگر این کلمات را مانند هم ترجمه کنیم، لطف آن‌ها را منتقل نکرده‌ایم. وقتی می‌گوییم منظور از «أفضل الاعمال» نه «بترین عمل»، بلکه «یکی از کارهای خوب» است یا وقتی می‌گوییم در حصر و مبالغه نوعاً معنای مطابقی اراده نشده است، گرچه حاقّ واقع را به خوبی و بی‌کم و زیاد انتقال داده‌ایم، اما فعل کلامی متکلم را - که موجب توجه مستقر و اهتمام ماندگار مخاطب به کلامش بود - از بین برده و لطف کلام را گرفته‌ایم.

تردید نداریم که کشف مراد جدی خداوند و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام در قرآن و حدیث برای عالمان دین بسیار اهمیت دارد؛ زیرا تصویر روشن، جامع، متناسب، موزون و نظام‌مندی از آموزه‌های اسلام پدید می‌آورد و مانع از سوء برداشت‌ها و سوء استفاده‌ها می‌شود؛ اما اگر بیانات قرآنی و روایی را فقط به صورت خشک علمی درآوریم و از شیوه‌ها، آرایه‌ها و صنایع اثرگذار آن بر جان آدمیان غفلت کنیم فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام را آن گونه که باید منتقل نکرده و از اثر انداخته‌ایم.

عمده معارف قرآن و حدیث از نوع گزاره‌های علمی نیست؛ بیشتر گزاره تربیتی است. گزاره علمی آگاهی‌های منسجم و طبقه‌بندی شده ارائه می‌دهد و حدود و ثغور مفاهیم را به روشنی تعیین می‌کند؛ در حالی که گزاره تربیتی هر چند مشتمل بر علم و معرفت و مبتنی بر حقیقت است، اما این معرفت را به صورت خط‌کشی شده و روشن بیان نمی‌کند و درهاله‌ای از هنر و زیبایی و لفافه‌ای از صنایع ادبی نگاه می‌دارد تا نفوذ عمیق‌تری به جان آدمیان دهد و به اقدام و عمل نزدیک‌تر گرداند. گزاره علمی قاطع و بی‌ابهام است، استحکام و صلابت دارد

و قابل تأویل و تردید نیست؛ اما گزاره تربیتی گاهی ذووجه و چندضلعی است. این که گفته می شود این عبارات صورت علمی ندارد، هرگز بدین معنا نیست که خدای متعال یا پیشوایان معصوم علیهم السلام سخنانی بی مبنا و غیرعالمانه گفته اند؛ زیرا آیات و روایات اهل بیت علیهم السلام سراسر علم و معرفت و حقیقت و بلکه عالمانه ترین بیانات است؛ اما هر سخن عالمانه را به دو صورت می توان بیان کرد: یکی به زبان خشک و صریح علمی و با ادبیات برهانی که بیشتر با فضاهاى آکادمیک و مقالات علمی - پژوهشی تناسب دارد و دیگری به زبان جذاب و شیرین ادبی، عرفی یا خطابی و با بهره گیری از استعاره، مجاز، کنایه، صنایع بلاغی و کلمات دوپهلوی که برای مخاطب عام و توده مردم کاربرد دارد. از باب نمونه، بیانات حضرت امام خمینی علیه السلام همه عالمانه و حکمت آموز است؛ اما لسان درس فقه و فلسفه ایشان برای مخاطب دانشور حوزوی با لسان پیام ها و سخنرانی های عمومی ایشان برای توده مردم متفاوت است. بنا بر این، سخن گفتن به زبان ادبی و عرفی الزاماً به معنای سست گوئی و کم مایه سخن گفتن نیست، بلکه عرف سخن در مجامع تحقیقی و سنت رایج در مباحثات علمی با عرف سخن در میان توده مردم متفاوت است. بیان علمی تنها بر ذهن و مغز مخاطب اثر می گذارد و بیان ادبی و خطابی بر جان و دل می نشیند. بر این اساس، اگر کسی بیانات ادبی و خطابی را به صورت علمی و منطقی معنا کند و از آن استلزامات معنایی استخراج نماید و با موشکافی و ژرف کاوی برای آن وجوه متعدد بتراشد، کاری عالمانه نکرده است؛ بیشتر شبیه کودکان نوآموز ملانقطی عمل کرده است. برخورد عالمانه با چنین متنی اقتضا می کند که آن را علمی ندانیم و عرفی معنا کنیم.

قرآن و احادیث را نباید کتاب علمی صرف دانست. کلام خدا و سخنان اهل بیت علیهم السلام علاوه بر بار علمی، بار روانی و احساسی هم دارند؛ یعنی متونی علمی - تربیتی هستند که هم می آموزند و هم می پرورند؛ هم نشان می دهند و هم می برند؛ هم راهنمایی می کنند و هم راهبری؛ هم معرفت را می افزایند و هم ایمان و شور و شوق و اراده را. زبان دین هم معرفتی است و هم انگیزشی و برخلاف زبان علوم به صورت موازی دو چیز را افاده می کند: نخست. معنای حقیقی یعنی مدلول زبانی و قاموسی و دوم. معنای کنایی، ادبی، هنری و فراقاموسی که از معنای اول در تحریک مخاطب قوی تر و انگیزاننده تر است.

البته در دوره های مختلف تاریخی سبک بیان پیشوایان معصوم علیهم السلام متفاوت است. در قرآن کریم، سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بیانات امیر مؤمنان علی علیه السلام ادبیات علمی کمتر مشاهده می شود؛ در حالی که در سخنان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، خصوصاً در مواجهه

با دانشمندانی مانند زراره، محمد بن مسلم و ابان بن تغلب، غلظت ادبیات مدرسی و تعیین خط و مرزهای دقیق علمی بیشتر شده و سیاق انگیزشی کم‌تر است.

بنا بر این، مباحثات علمی - که با هدف تعیین دقیق حدود و ثغور مفهومی و نظم بخشی به گزاره‌ها صورت می‌گیرد - غالباً اثرانبعث و تحریک ندارد و گزاره‌های دینی را از روح و شور و طراوت می‌اندازد. از سوی دیگر، انتقال خام همان گزاره‌های دینی، بدون هیچ توضیح و تفسیری نیز احتمال بدفهمی و بدآموزی را نفی نمی‌کند و معرفت روشن و غیرقابل تردیدی نمی‌دهد. در این میان چه باید کرد؟

اولین قدم برای حل این چالش این‌که به عنوان مخاطب آیات و روایات بدانیم. ادبیات این منابع هر چند حکیمانه و عالمانه و واقع‌نماست؛ اما با ادبیات خشک علمی و نظم نشوونایی منطقی فاصله دارد؛ یعنی مراد جدی متکلم با مراد استعمالی او در مواردی متفاوت است و برای کشف آن لازم است به قراین فراوان از جمله به نظام معرفتی کلان دین مراجعه کنیم.

قدم دوم، این‌که با توجه به دستاوردهای متمایز ادبیات علمی و ادبیات خطابی و تربیتی هر دو را به رسمیت بشناسیم و به موازات هم دنبال کنیم. از یک سو، در یک تلاش علمی و اجتهادی، مراد جدی دین را به صورت دقیق، منضبط، موشکافانه و جامع کشف کنیم و از سوی دیگر، برای فرهنگ‌سازی، اثرگذاری و تربیت انسان‌ها همین گزاره‌های عالمانه را در قالب‌های هنرمندانه و لباس مؤثر عرضه کنیم.

نتیجه

خلاصه این‌که صنعت مبالغه به عنوان یک آرایه ادبی به شیوه‌های مختلف در کلام خدای متعال و امامان معصوم علیهم‌السلام به کار رفته و شیوع فراوانی دارد. این اسلوب بیانی گاهی همراه با اراده معنای ظاهری است و گاهی بدون اراده معنای ظاهری؛ اما حتی در صورت عدم اراده معنای ظاهری به معنای دروغ و گزاف و به هدف فریب نیست.

ما برای اثبات این مدعا دوره موازی طی کرده‌ایم: از یک سو ثابت کرده‌ایم که استفاده از صنعت مبالغه با مقام عصمت و مرتبه معصوم علیهم‌السلام منافات ندارد؛ بنا بر این مانعی از آن وجود ندارد. از سوی دیگر، به روش استقرایی و با ارائه نمونه‌های متعدد وقوع این پدیده در سخن خدای متعال و ائمه معصوم علیهم‌السلام را نمایانده‌ایم.

کثرت امثله نیز کار اذعان به این پدیده را آسان‌تر کرده و حکم تواتر به آن بخشیده است.

اگر نمونه‌های کاربرد این صنعت در متون دینی انگشت‌شمار و استثنایی می‌بود امکان داشت کسی آن‌ها را خلاف قاعده و توجیه‌پذیر شمارد؛ اما وفور و شیوع این تکنیک در کلمات معصومان علیهم‌السلام جای هر تردید و توجیه را از بین می‌برد.

منابع

- استنباط حکم اخلاقی از سیره و عمل معصوم، محمد عالم‌زاده نوری، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۲ ش.
- الأصول الستة عشر (من الأصول الأولیة فی الروایات وأحادیث أهل البيت علیهم‌السلام)، عده‌ای از علما، قم: دارالشبستری، ۱۳۶۳ ش.
- أمالی المرتضیٰ غرر الفوائد و درر القلائد، علی بن حسین علم الهدی، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالفکر العربی، ۱۹۹۸ م.
- الإيضاح فی علوم البلاغه، المعانی والبیان والبدیع، خطیب محمد بن عبد الرحمن قزوینی، تحقیق: ابراهیم شمس‌الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۷۱ م.
- بحار الانوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم‌السلام، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بیروت: موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
- بنیان مرصوص، عبدالله جوادی آملی، قم: اسراء، ۱۳۷۵ ش.
- تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
- تسنیم، عبدالله جوادی آملی، قم: اسراء، ۱۳۸۵ ش.
- حیات عارفانه امام علی علیه‌السلام، عبدالله جوادی آملی، قم: اسراء، ۱۳۸۰ ش.
- دروس فی علم الأصول، سید محمد باقر صدر، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ ق.
- الزهد، حسین بن سعید کوفی اهوازی، تصحیح: غلامرضا عرفانیان یزدی، قم: المطبعه العلمیه، ۱۴۰۲ ق.
- زیبایی‌شناسی قرآن از نگاه بدیع، حسن خرقانی، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۹۲ ش.
- سیره پیامبران، عبدالله جوادی آملی، قم: اسراء، ۱۳۸۱ ش.
- شرح اصول الکافی، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
- شرح الکافیة البدیعیه، صفی‌الدین عبدالعزیز بن سرایا حلی، تحقیق: رشید عبد الرحمن

- عبيدى، بغداد: ديوان الوقف السننى مركز البحوث والدراسات الإسلاميه، بى تا.
- علوم البلاغه، البيان والمعاني والبديع، احمد مصطفى مراغى، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤٢٢ق.
- قرآن در قرآن، عبدالله جوادى آملى، قم: اسراء، ١٣٧٨ش.
- قرآن و زبان نمادين، على نصيرى، معرفت، شماره ٣٥، شهريور ١٣٧٩ش.
- كار كرد تصويرهنرى در قرآن كريم، عبدالسلام احمد الراغب، ترجمه: سيد حسين سيدى، تهران: انتشارات سخن، ١٣٨٧ش.
- كاشف الأسرار، مولى نظرعلى طالقانى، به كوشش: مهدى طيب، تهران: رسا، ١٣٧٣ش.
- الكافى، محمد بن يعقوب كلينى، تحقيق و تصحيح: على اكبر غفارى و محمد آخوندى، تهران: انتشارات اسلاميه، ١٣٦٥ش.
- الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، محمود زمخشري، بيروت: دارالكتاب العربى، ١٤٠٧ق.
- كشف الغمه فى معرفه الأئمه، على بن عيسى اربلى، تحقيق و تصحيح: هاشم رسولى محلاتى، تبريز: بنى هاشمى، ١٣٨١ق.
- مبادى اخلاق در قرآن، عبدالله جوادى آملى، قم: اسراء، ١٣٨١ش.
- مرآه العقول فى شرح أخبار آل الرسول ﷺ، محمد باقر بن محمد تقى مجلسى، تهران: دار الكتب الإسلاميه، ١٤٠٥ق.
- مشكاه الأنوار فى غرر الأخبار، على بن الحسن طبرسى، نجف: كتابخانه حيدريه، ١٣٨٥ق.
- مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، محمد بن الحسن طوسى، بيروت: مؤسسه فقه الشيعه، ١٤١١ق.
- منهاج البراعه فى شرح نهج البلاغه، ميرزا حبيب الله هاشمى خويى، تحقيق: ابراهيم ميانجى، تهران: المكتبه الإسلاميه، ١٤٠٠ق.
- نزوه الناظر و تنبيه الخاطر، حسين بن محمد بن حسن بن نصر حلوانى، قم: مدرسه الإمام المهدي ﷺ، ١٤٠٨ق.
- هنر سخن آرايى، محمد راستگو، تهران: سمت، ١٣٨٢ش.
- «شيوه هاى گفتارى مبالمغه آميز در قرآن»، گروهى از نويسندگان، قرآن، ادب و هنر (مجموعه مقالات)، ص ٣٧٣ - ٤٠٤، اصفهان: دانشگاه اصفهان، ١٣٨٥ش.
- «مبالمغه در قرآن (بررسى بلاغى مبالمغه در آيات قرآن كريم)»، عبدالله رادمرد و صالحه

غضنفری مقدم، پژوهش‌های ادبی قرآنی، بهار ۱۳۹۴ ش، شماره ۹، صفحه ۵۷-۷۹.
- «واقع‌نمایی قرآن و تأثیر آن در تفسیر از دیدگاه علامه طباطبایی با تأکید بر ابعاد بلاغی»،
محمد نقیب‌زاد، مجله قرآن‌شناخت، سال چهارم، شماره دوم، پیاپی ۸، پاییز و زمستان
۱۳۹۰، ص ۶۵-۹۲.